

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**المملكة العربية السعودية**

**وزارة التعليم العالي**

**جامعة أم القرى**

**مكتبة الملك عبدالله بن عبدالعزيز الجامعية**

**قسم المخطوطات**

تدألة المفظة

(۲۶۹)

نام کتاب = رفع الظنون السیئة عن الائمة العلیة

مصنف = ~~محمد بن محمد~~ فواله نعمه عبدالدار

کاتب = محمد مصمم قانوقوی متعلو

سن کتابت = ۲۴۴ جمادی الثانی ۱۶۱۳

اوراق = ۱۴۵ - خط = شعیق

تقطیع = ۲۰ x ۱۵

بندہ ~~بدر~~

(۲۷۰) بندہ بدر سلسلہ قادریہ امت دراز

نام کتاب = النوار المدیہ (۲۶۸)

مصنف = وکیل احمد سکندر پوری

کاتب = محمد مصمم قانوقوی

سن کتابت = ۱۳۱۶

اوراق = ۱۸۱ = سطور = ۱۷۰

تقطیع = ۲۰ x ۱۵

زبان = فارسی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۱

بعد از حمد و المصنوعه بر خا تراولی الابعار و خواطر ذور الاعتبار استوار و ارباب که در این ایام  
 قحط و حال ذور الاحترام بعضی نام فرجه نامی سرانجام لغوات متوجهیم در رنگ اعتبارات  
 نامریضه از مطال سینه بر اکابر انیاط کف علیهم خفرت صوفیه صیافیه ذور خطایر قدسیه و خفرت  
 السیه طریقه بهیم نقشبندیه که هم قوم لایستقی جلیسهم و لایجرم انیسهم و لایحییب منسهم و هم  
 جلسا و الله و هم اذار و اذکر الله و هم من عرفهم و بعد الله نظر هم دوا و کلام شفاء  
 و صیجتهم ضیاء و لجهای و هم من رای ظاهر هم غایب و خسر من رای باطنهم بخا و استبش  
 معروض العین بر عین از تهید شدید و وعید هدید من عادلی و لیا فقد بار نیانی بالحق با شهاد  
 آورده گوی تقاره انکار نو اختند آرخ آرخ شور نخس و خاست نخس اگر مانع شدی اولیائی  
 تحت قبای لایعرفهم غیر ری راد ریاستدی مالمولاء القوم لایکادون یفقهون حدیثا  
 اگر چه دم زدن شدن با نینین کلم کم زن موجب کردن خویشی است که برخلاف کیش است  
 که اکثر شان در جهل و ناگاههی آگاه و از علم و آگاهی ناگاه خفوتها در این سائل متصرفه که  
 بر سطلات شان موقوف اند و بر شان معروف و حال ناگان در آن مشغوفه  
 قناد کار بر با کسبه که شناسند کتاب راز کباب و شراب راز سراب اما اسئالا لقوله  
 صلی الله علیه و آله وسلم اذ اظهر البیع و لعی آخر هذه الامة اولها من کان عنده علم فلیتشره  
 فان کان العلم یومد کلماته ما انزل الله علی محمد و قول علی کرم الله وجهه لایخترنی العلم

عنه الحكمة وقوله رضى الله تعالى عنه من نصر الحق فقد افلح <sup>٢</sup> اكرهنا بينا وجاهه سب  
اكرهنا مؤمن بنسبهم كراهه سب به بنيت رضى سوطن وريب از عالمك اسر عيب <sup>بعض</sup> ذر  
عبارت را نقات و اشارات فالتفات زبان قلم وقلم زبانه اگويا و بويامينها يد ياب  
بنت قديمي و قلمي به سبحا نك اللهم انت حسي به مقدمه بايد دانست كم فرضي مفروضي  
كما لفرضي المفروضي تحت عقائد صحيحه وفق آراي توريه اهلست و جاعتك سب سبجمله از آن در باره  
حضرت ذات منزه و مبر از ايات واحاديث مشابهها دام بر حسيه و حيث جيا نك الرحمن  
على الرش استوى وكود لستم بدو ليصط على الله تبيح را نفهميدن و به نزيه مگر اينست  
تعالى الله تعالى وما يعلم تاويله الا الله الخ برتر از خيال سب و مبر از مكانه ايست نشان  
كه و اينست نشان ما كنه ادراين نشاء نهايت لفيب كال و حلقه مدققين ايمان لفيب سب  
بچون و بچگون بلار سب چرا كه بر بچون وصف چو عيب ليس كنه شئ وهو الشيع  
البصير في نام نشانت نه و دامن كشان ما ميگذر بر هم نام و نشان ما است بلند از كرم  
بهره مند با تويكي نسبت است و بلند تا نور بسطي و غبارتيني با بحر كيطي و كسارتين  
ومن حبه الادب المعطر الذي هو في كتب التفاضل مستطير التاديب لكل ولي الله الاكل الاطهر  
اذا خبرنا به الله الاكبر في كتابه الاشراف الا نور فهو شفاء فليوم ومن شفاء فليكفر  
ولقد يسرنا القرآن للذكريه من مذكر الا ان اولياء الله لا خوف عليهم في الفرع الاكبر فهو  
تول عنصم بالهواء وقال المنكر سيقول عند خروج الناس من الاجداث كانهم جراد <sup>منشئ</sup>

هيهاات موه بئنا من مرتدنا هذا يوم عسر فكيف يكون العذاب والنذر ولقد يسرنا القرآن  
للذكريه فضل موه مذكر الكريه لا تلخصهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله الازهر والذين اذاروا  
ذكر الله الا قدس فلما يخافون لومته لا يحتم الكريه الذي هو موه المشايخه بالنهيته ابر فكيف  
كان عذابه ونذره ولقد يسرنا القرآن فضل موه مذكرهم القوم لا يشقى عليهم الى الله  
لهكذا يسرهم النبي الاسمر الذي جاء بالوحي فقالوا اسمر مستمر فكذبوا وابتغوا <sup>اهواهم</sup>  
وكل امر مستقر فكيف كان عذابه ونذره ولقد يسرنا القرآن للذكريه فضل موه مذكر ان اكرمكم  
عند الله هو الاتقي والابر وان اولياي منكم المتقون ومن كانوا حيث كانوا هو  
قول المبشر لا يسالكم عن النساء بكم يوم القيمة كذا قال المنذر حكيم بالله فما تفتي النذر  
فكيف كان عذابه ونذره ولقد يسرنا القرآن للذكريه فضل موه مذكر انكروا عليهم كما كذب  
قبلهم قوم نوح فقالوا نجونك وازدجر فدعوا لهم نحن غلو بوه فانتقمنا الله عنهم  
ويقول موه اعداء لي وليا فقد بارئنا من الحرب فانا لهم انفرنا الله الله من حرب  
وهو الحرب الا سطر فكيف كان عذابه ونذره ولقد يسرنا القرآن للذكريه فضل موه مذكر  
لما سمعوا ان كل يقى آل محمد الاخران المتقين في جنات وهم يقول البشر انما واحدا  
نبيهم انا اذ اليفي ضلال وسعرا نزل الذكر عليه من بيننا بل هو كذا جب اشترى سلكون  
عذابه الكذاب الاشر فكيف كان عذابه ونذره ولقد يسرنا القرآن للذكريه فضل موه مذكر  
المبشر واه بالقرب في مقصد صدق عند ملك مقدر الذي هو الفوز العظيم الا سطر  
والمعرضون منذرون بذنوب عذابي ونذره ولقد يسرنا القرآن للذكريه فضل موه مذكر

هنگامیکه مقدمه کلام و تبیین المرام با انجام رسیده با جوابی است که می بردارد و آنرا در آنجا  
می نوازده سخن بسیار داری اندیکه کوی یک را صد کن صد را یکی کوی یک سوال ای که چون  
علی العرش استوی بر چه منی صریح است یعنی حق سبحانه و تعالی مقرب بر عرش دارد بانه و اگر مقرب  
بر عرش ندارد تا چرا حضرت غوث الثقلین قدس سره در غیبه الطالبین قائل باینست  
و که لکن شیخ اکبر قدس سره الاظهر جواب از آنجا که سوال سائل بر دو بیده و زک دارد بیل اول  
که عرش محدوم و مقدرات بیجونی است بنا و بیل استوی با استقرار بانه و بیکه ثانی در کلام لای نظام  
حضرت غوث الثقلین در غیبه الطالبین قائل مقرب بر عرش است مسطور جواب را بر دو شق  
مشق میدارد شق اول جواب آنکه احدی و فردی از علمای عظام و فقهای اکرام اقرار منی  
استوی با استقرار در آیه الرحمن علی العرش استوی بفرض تحدید و تجسیم نموده چیرا که  
استقرار را نیز با تاویل بود بلکه مقدمه و متاخره شاک از اهلقت و جماعت متفقانه  
بر اینست و هنگامیکه تنزیه بار بر تعالی از تشبیه اوصاف امکانی و اکوانی و جوب عیانی دارد  
اقرار با استقرار مستلزم جهت خویشم گردد که آن موجب مکانیت و حیز و حرکت و حدود  
شود تعالی الله عما ذلک علوا کبیرا تبسی نذهب اسلاف ذور الفاف آنت که منع  
خوض در تاویل آیه علی التفاضیل نموده تفویض الی الله فرموده استوی علی العرش ارضه  
الله تعالی را بکلیف و التسه ایمان بیا صرح به النص واجب و التسه اند تا مخالفت و مناقضت  
لودر لیسیم بدو نیاید چنانچه خاتمه محمد بن جلال الدین سیوطی در تفسیر در سنویر نماید

اخرج احمد و عبد بن حمید و الترمذی و ابن المنذر و ابوالشیخ فی العظمة و ابن مردويه و البیهقی  
عن ابی هريرة <sup>يعقوب</sup> قال سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جالساً واهماً اذا اتى عليه سحاب فقال  
النبى هل تدرون ما هذه قالوا الله ورسوله اعلم قال هذا الغمام يسوته الله الى قوم ثم قال هل  
تدرون ما فوقكم قالوا الله ورسوله اعلم قال فانها الرفق ستف محفوظ و موج محفوظ ثم قال  
قال اتدرون كم بينكم وبينها قالوا الله ورسوله اعلم قال بينكم وبينها خمس مائة عام ثم قال  
ما فوق ذلك قالوا الله ورسوله اعلم قال فان ذلك سما بين ما بينهما خمسمائة عام حتى  
عند سبع سموات ما بين كل سمايين كما بين السماء والارض ثم قال هل تدرون ما فوق ذلك  
قالوا الله ورسوله اعلم قال فوق ذلك العرش بينه وبين السماء و بين السماء و بين السمايين ثم قال  
هل تدرون ما تحتكم قالوا الله ورسوله اعلم قال فانها الارض ثم قال هل تدرون ما الذي  
تحت ذلك قالوا الله ورسوله اعلم قال فان تحتها الاخرى ما بينهما مائة خمسمائة عام حتى  
عند سبع ارضين بين كل ارضين مائة خمسمائة عام ثم قال والذي نفسي بيده لو انكم  
در لیسیم بدو احدکم بحمل الی الارض السفلی لبط علی الله و اخرج ابن مردويه و الاکافی فی النسبة  
عن ام سلمة ام المؤمنين رضی الله عنها فی قوله استوی علی العرش قالت الکف غیر معقول  
والاستوی غیر مجهول و الاقرار بایمان و الجودیه لغیر و اخرج البیهقی فی الاسماء و الاکافی  
عن ابی عیینه قال سئل ربیعتم عن قوله استوی علی العرش کیف استوی قال الاستوار غیر  
مجهول و الکیف غیر معقول و من الله الرساله و علی الرسول البلاغ و علینا التقدیق  
و اخرج البیهقی عن عبد الله بن وهب قال لانا عند مالک ابن انس فدخل رجل فبا بالاعباد



برایت ما اولیان است بر چه مقصود میشود اجواب باید دانست که اگر بر تقدیریه قدس سره  
که از سر تا با غرق بحر ذخائر شریعت اندازد شیبه بتقدیس بویا از سکر بصحر گو یا از ترک ظلال فیض  
ذات راجع با انداختن کلمات گاهی نفوذده این از الوهوسی خود در انکارشان می نشاند و از مع  
بعده میگردد آری حاسد جز نظر حسد نمیکند به خوش گفت آنکه گفت سه آب نیل اندولی بر لب قبطی  
خون اندر روح محض اندولی بر بحر عیس باران اگر چه مرآت صیقل اند جنس رازنگ اند که گرچه گلزار  
خلیل اند خطب را ناراند که گرچه در ظاهر عامه بمنج فاضل اند که گرچه در صورت خصم اند بمنج بارانند که باس  
انفاس بود صفت این شاه و شان با بسا اندولی بادشده اجاراند که خاموشانند ولی وقت  
حسن طوطی دارند همه شیرین حرکات و شکرین گفتار اند که ما میمانند که در بحر صفار است روزی با همچو  
خرچنگ لب جوی ز کز تر قاراند که بر لب تشنه لبان روح فزایا قوت اند که در کف و سوس کیشیان  
ز رشت اشاراند که مگر قائل این کلام حضرت جناب محمد علی ترنیر است و نیز بعد از آن حضرت شیخ  
سعد الدین قدس سره اما علماء بنیای سکر اند که سیدیم اینچنین کلمات را نیز بناویل محمد حسین  
شریعت می رسانند و از سکر لهجوی بر بند چرا که عدم تاویل و سواد ب با ولیای شیوه جهالت ناقصم  
واسع و لا یکن من الخاسرین حضرت شیخ العلماء حسین بن محمد دیار بکر میفرمایند که ما وقع فی کلام  
حکیم الترنیدی و ذهب الیه الشیخ سعد الدین ایضاً من انه لفحایت الابنیا و برایت الاولیاء  
فالمراد منه ان لفحایت الابنیا فی الشرائع و برایت الاولیاء فیها و لما كانت شرائع الابنیا تنقسم  
و تکمل فی او اخر الحکم کل ان بنینا صلی الله علیه و آله و سلم فی او اخر امره قبله فی الیوم اکملت لکم  
دینکم و الرئی ما لم یؤخذ الشریعة لکلها لم یکن له الشریع فی الولاية فان ما هو للمبین فی

فی او اخر الامر للوئی فی اوله و لو ان احدنا سلك جميع الاحکام النازله بکمه و لم یلتفت  
الی الاحکام النازله بالمدينة لوی ینال مرتبة الولاية لی لو انکر لکفر بقداية الولاية ان یقبل الرتبة  
التي هی نهایة امر البنی و کذا فی شواهد النبوة اهد سوال حضرت مجدد که بسیاری ما اعظم شای  
بایزید بسطامی را محمول بسکر و دیوانگی داشته او را از وعید شریعت خلاصی می بخشد چرا که خود که دعوی  
صو میکند بسیاری ما اعظم شای میفرماید و باز بسیاری خود محمول بر صوم و تقدیس و تنزیه میدارد  
کاشکی خود را بدون سکر در حالت هوش فدای تقویر که اینصورت است تحقیق شریعت بر عکس حال  
انما الحق که سکر است نه صحر جواب عجب صد عجب که حضرت خواجہ مجدد الفی قدس سره که قطب الاولاد  
و الاقطاب و الادات است چنانچه سائر اولیا مجدد دامت که لک حضرت خواجہ ماجد الفی  
و مرشد المرشد هر طریق نقشبند و قادری است که حضرت ختم المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم  
سیکون فی هذه الامة برجل یقال له صلته ان اشاره بوجود سعود ایشان فرموده چنانچه حضرت خواجہ  
در کاتب میفرماید الحمد لله الذی جعل فی صلته بین البحرین الاحمدیة و الحمدیة و حضرت عارف  
کامل شیخ احمد جام قدس سره در حق حضرت خواجہ مجدد الفی قدس سره بشارت فرموده  
که بعد از من سفت تن مثل من یعنی مستمر با اسم من پیدا میشود و آخرین ایشان بعد از من سال  
ظهور نماید او از همه افضل باشد و حضرت شیخ اکبر محی الدین ابن عربی قدس سره قبل از ظهور  
ایشان از اکمال و اجلال شان در یانته گفته که مقام وسیله بس عالی است فاحص مقام وسیله  
بعد تمامیت الف ظاهر شود مخصوص و متمایز بخلو و لیسر از بگرد که بعد او کسیست باشد تمامیت  
باید که با وجود کمال شریع و تامل این الفاظ چنان خواهند بود این کم فهم از کم فهمی و کم علی ترکیب

این سوره الطن گفته شده الله سبحانه بدران ارشدک الله تعالی که سبحانی ما اعظم سبحانی  
در جانی از حضرت خواجه با قدس سره منقول است الا فقط سبحانی در مکتوب فرموده و که در انفس  
در آنجا باید تا من روشن آید زیرا که با مسئله دیگر است و با و نسبت دیگر ما بین معانی شان فرق  
عظیم حضرت با نیز بسطای قدس سره آنچه سبحانی فرموده است با مسئله است و آنچه حضرت با قدس سره  
در مکتوب سبحانی فرموده است با مسئله است و مقصود حضرت در آن است که طریقه من منسوب است  
منسوب بر جانم که رحمت تربیت سازم است و طریقه من موبای غنایات سبحانی است پس این معنی  
سراسر شریعت که عینی محسوب میگردان مسایب نه ارد آن عبارت مکتوب بعینه بقلم می کشد که آنرا  
مصنوعی بعین انصاف با نسبت در سبحانی در معانی مکالمه نماید تا حقیقت کار از سر و گو و انعم  
ولا که آید آنچه مترجم از سوره الطن بکلمات ششم تبیین است حضرت خواجه با مسئله کرده  
آنچه من بحق میدارد در زبان علیه ما علیه میگوید نفسی مکتوبه در هر چند در طریقه نقشبندی  
عبدالباقی است اما تکلف تربیت من الله الباقی است من بفضل تربیت یافته ام و بر آن اجبا  
رفته سلسله من سلسله رحمانی است و در کتب من ارجح الراجحین است و طریقه من سبحانی است  
که از راه تنزیه هم رفته ام و از اسم و صفت جز ذات اقدس تعالی نخواسته این سبحانی نه آن  
سبحانی است که بسطای با آن تا کل گفته آن را با این مسایب است و آن تبیین است که با این  
تنزیه پوشیده و این تنزیه است که در از تبیین بوی برسد و آن از سر جسم سکر جوین زده  
و این از عین محو بر آمده در حق من اسباب تربیت را غیر از هدایت نه است است و علت فاعلی  
در تربیت من غیر از فضل خود ساخته احد سوال اکابر نقشبندی چونکه دعوی قول و فعل

خود را موافق شریعت مصطفویه دارند بر قول خواجه محمد که وجود من از بقیه طینت رسول الله  
که دلیل شرعی خواهند آورد چرا که دعوی هم طینت مستلزم هم وجود نبوت است چنانکه نبی است  
خواجه خود را جزو نبی می فهمد تا دعوی نبوت که در نفس آسان گردد عباد الله فذلك القول  
جواب اولی و افضل در این احادیث می که هر که علی صاحبها افضل الصلوة والتسبیح اند فدا بخرج  
الدیلمی عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خلقت انا و ابوبکر و عمر بن الخطاب  
و اخرج البیهقی فی شرح صحیح البخاری عن ابن سیرین فی کتاب النجاة انه قال لو خلقت خلقت بارا  
صا و قاعیر ساک و لا متینا ان الله ما خلق بیننا و ابابکر و عمر الا من طینة واحدة و فی  
و محتجب نماند که نقول منقوله دلالت می دهد دارند بر بودن نبوت شرکت غیر من در طینت حضرت  
حضرت خاتم الرسل در رنگ شرکت نخله در طینت آدم علی بنیاد علیه السلام و چون مقدم می بود  
معلوم شد چه استیلاست و چه مانع که متصرف شود این فرد کامل بفضل الهی با این نبوت  
و هو افضل من الاسبغی و غیره ایسی جائز است که باقی مانده با بقیه بد تبیین طینت حضرت خاتم  
صلی الله علیه و آله و سلم و شیعیان و غیرها و رسیده است آن بقیه بطریق فتنه با صدر از افراد  
متأخرین است فلما رضی من کاس الکرام یضرب بالان للآخرین بالسابقین مشابه  
تاسه کا در مثل امی مثل المطر لا یدری اوله خیر ام اخره از اینجای که از سادگی خود دلیل  
از هم مرتقد شیمی بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش آورده تو هم عدم هم طینت خواجه  
ما قدس سره از بس عدم هم مرتقد نفسی چرا که هم طینت مستلزم هم مرتقد است چنانکه نبی است  
بسیار کسان بیشتر هم طینت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند چنانکه عید

و آله و سلم  
صلی الله علیه و آله

واصل الله تعالى عليه وآله وسلم وحفرت عبد الله بن خنفر طاب الله ثراه فيهم طينتين او صلى الله عليه وسلم  
 مع عدمهم مرتبة رفقة اخراج ابي النجار ابي لال والدي علي بن الفردوس ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 قال طينة المصطفى طينة المصطفى والطاهر من كذب التواريخ ان معتق صلى الله عليه وآله وسلم قريب  
 من اربعين معتقة فطينة الجميع يكون بعض طينة صلى الله تعالى عليه وآله وسلم قال يا عبيد الله  
 هذا لك مرتبة خلقت من طينتي و ابوك يطعن مع الملايكة في السماء ولازم يبايد از وجودهم  
 بجوت هم شركتي در بنوت خياكم واهم موتهم بان راه برده كه سر خطاست بي عطايه هم  
 مذكورين درهم طينتي شريك اند في كماله جوابه عنهم فهو بينهم جوانبا سوال نزد محمد بن  
 شعير مشورت به بالله لو كنت الهام تكن انت و كذا وسط بين في قره  
 از مصنفات تا بين است يا صاحب كرام وجه كورست نقل درو آن و حيث نام مصنف آن  
 جواب از مصنفات عدمه چون جموع است كه مجابى بود در حالتكم ضم خود را اليه يقين كرده  
 اسلامش پوشانده كه اگر اهل اسلام از مجاب كرام شك در متشني نمايند يا با سلمه مقام كبر  
 شان كرد و خود روانه بمقت يوي گشته حفرت معاذ و سائر كلابه كه عادت در تهك در متشني  
 داشتند اسلامش دور كرده در كرسكي برشته مبنوط و مربوط ساخته در حفرت كه خارج است بود  
 انداخته گشته استند هنگاميكه باز آمده ضم را در حال حال كه نيندر ديده خطابا بان صنم  
 گفته و ان تطلبه التفصيل فليرجع الى الامامة اما مراد محقق من از اينچنين قسمه ضم و كلب  
 فرقتارث و استهزائي نقبنديه قدس سرار هم كه هودا به كارايت قيل هذا في نسب الكبير  
 والتفصيل ظاهر اولي الحال كه جواب جميع اسئلة كافي و شافعي رسيد مصنفان بنيد كه خود مقصود

صنم و اركلب حرص و اعتراض در حفرت خلافت خراب است يا نقبنديه خذله الله سبحانه  
 و جعل شأنه و حقيقة العلم عند الملك الوهاب و اليه المرجع و الاكابر زبنا لا تو اخذنا ان  
 نسينا او اخطانا و لما فرغت من تأليف هذه الرسالة سميتها ربيع الطنون السنيتم عنه  
 الائمة العلية انما هي الله تعالى فيوضهم و بركاتهم بجاه سيد البشر المنزه عن زرع البصر  
 عليه الصلوة والسلام ماد ار الدهر آمين ه ه ه تمت بالخبر والسلامة تم تم  
 اين رساله ربيع الطنون بتاريخ محرم ماه جماد الثاني ۱۴۳۱ هـ از دست محمد بن محمد تانزنگو

مقهور و فاه الله تعالى من شر الجاهل و الخبيث  
 به ترقيم آية الحمد لله على ذلك

والصلوة والسلام على رسولنا سيدنا محمد بن المصطفى وعلى آله واهله اجمعين  
 سر لا يسوم در بعض كيت و يد ميشود كه نزد سلف از من مشابهت تا دليل آن است و بعض  
 خلف رخصت تا دليل داده اند ليس اين رخصت على العموم براهه بر عالم است يا مخصوص بلكه  
 اكا برو مراد از آية والراسخون في العلم كدام اندو كذا كذا غزالي و يا شعر را كه ظاهر اجماع است  
 مانند كلام شايهائي قدس سره تا دليل حقيقي باطنی جائز است بانه جواب من تا دليل مشابهت  
 بيني بر وقف و ما يعلم تا و ليله الا الله و استئناف والراسخون و رخصت آن از عدم وقف ناشی انعم  
 وقف و عطف والراسخون بر الله است و هر دو قرارة بخت جمع رسيد و رخصت تا دليل بر قول باي  
 نزد اين فقير مخصوص بر اسين است كه عبارت از محققان خواص است نه علوم دگر جهان گفته شود